

به نام حق

ترجمه کتاب جواهر البلاغه نسخه منقحه (تجدید نظر شده)

(در این ترجمه از کتاب ترجمه و تبیین جواهر البلاغه (چاپ قدیم)
جناب استاد محسن غرویان استفاده شده است.)

منتظر نظرات و پیشنهادات شما و تذکر اشتباهات این ترجمه هستیم

انتشار در: www.howzehbook.blog.ir

۱۳۹۵ هجری شمسی - مشهد مقدس

امیر حسین احمدنیا

بخش اول

«فصاحت»

ص ۱۹ الی ۲۶ کتاب

فصاحت

* فصاحت در لغت به معنای بیان و ظهور می آید ، مانند آیه شریفه : «و اخی هارون هو افصح منی لساناً فارسله معی» [القصص: ۳۴] و گفتار برادرم هارون آشکارتر از من و کلامش روشن تر است، او را با من بفرست.

گفته می شود: «افصح الصبی فی منطقه» سخنان کودک آشکار و واضح گردید (کودک زبان گشود). و چون هنگام صبح هوا روشن می گردد ، عرب می گوید: «افصح الصبح».

* فصاحت نزد علمای بلاغت ، **وصفی (صفتی) است :**

برای مفرد ، مانند : الرَّحْمَنُ وَالشَّمْسُ وَالْأَرْضُ.

و برای کلام : مانند قول فصیح امیرالمؤمنین علیه السلام : اِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ و ان الباطل خفیف و بیء .
و برای متکلم ، مانند گفته اباصت هروی در مورد امام رضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام با مردم با زبانشان سخن می گفت و به خدا او فصیح ترین مردم بود.

*فصاحت مفرد

فصاحت مفرد یعنی خوبی و زیبایی حاصل از موافقت کلمه با قواعد و آسانی سخن گفتن با آن و ساده بودن فهم معنایش ؛ پس سه امر بر فصاحت کلام خلل وارد می کند:

اول : مخالفت قیاس صرفی : کلمه شاذ و غیرجاری از نظر قواعد صرفی کلام عرب و نامانوس نزد اعراب از نظر استعمال ، مانند کلمه «اجلل» در گفته ابا نجم :

الحمد لله العلی الاجلل الواحد الفرد العلی الاول

از نظر قواعد صرفی باید کلمه ی اجلل ادغام شود یعنی بگویم اجلّ و برای این فک ادغام ، توجیهی وجود ندارد.

و نیز مانند قطع همزه وصل در کلمه اِثْنِین در گفته جمیل:

الا لاری اِثْنِین احسن شیمه علی حدّثان الدهر منی و من جمل

بله ، البته مخالفت با قواعد صرفی عرف عرب زمانیکه با استعمال بلیغان عرب موافق باشد و نزد آنان مانوس الاستعمال باشد به فصاحت کلام ضرری نمی رساند ، مانند مشرق و مغرب و مدهن و مکحل.

دوم: تنافر حروف: حالتی در کلمه که موجب سختی سخن گفتن با آن کلمه برای زبان و دستگاه تکلم می شود ، مانند «الهقعه» به معنای ستاره در گفته یک عرب : «اذا طلعت الهقعه تقوض الناس للقلعه و رجعوا

عن النجعه». و مانند «عُهْعُح» به معنای گیاهی که خوراک شتر است در کلام عرب بیابانگرد: «ترکت ناقتی ترعی العهعح» (شترم را رها کردم که عهعح بچرد).

و هیچ قاعده ای برای شناختن این سختی، جز ذوق سلیم و درک راستین نیست، و تنافر مذکور از نزدیکی مخارج حروف یا دوری آنها و غیر از اینها از اوصاف حروف است.

سوم: غرابت استعمال، یعنی کلمه به گونه ای باشد که معنایش روشن نباشد و نزد عرب فصیح رایج الاستعمال نباشد. غرابت بر دو قسم است:

- الف: آنچه که استفاده از آن عیب است به خاطر آنکه برای شناختن معنایش به ردیابی و تفتیش و جستجوی زیاد در لغت نامه های طولانی، نیاز است.

مانند: «تکاکاتم» به معنی «اجتمعتم» و «افرنقعوا» به معنی «تفرقوا» در قول عیسی بن عمر نحوی: «مالکم تکاکاتم علی کتکاککم علی ذی جنه افرنقعوا عنی»، «شمارا چه شده است که دور من جمع شده اید مانند تجمعتان در اطراف فرد جن زده، از من دور شوید!». و مانند کلمه «جحلنجع» در گفته ابی همیسع:

من طلّمحه صبیرها جحلنجع لم یحضها الجدول بالتنوع

«از چشمی که ابر متراکمش جحلنجع است و نهر، با همه تنوع خود توانست آن را بشوراند.» (طلّمحه به

معنی نگرستن و نگاه است و صبیر به معنای ابر انبوه، و صاحب قاموس گفته است علمای لغت

«جحلنجع» را بدون تفسیر ذکر کرده و گفته اند ابدالهمیسع، از عرب های مدین بوده و ما کلامش را نمی

فهمیم.)

- ب: غرابتی که موجب حیرت سامع در فهم مقصود و مراد آن کلمه شود که این حیرت به دلیل غیر مستعمل بودن آن کلمه نزد عرب باشد و معنای آن را نشناسد و احتیاج به تفسیر و توضیح داشته باشد مانند «مسرج» در گفته شاعر:

و مقلهً و جاجباً فرججاً و فاحماً و مرسنأ مسرجا

مراد از مسرجا دانسته نمی شود تا جاییکه علمای لغت در آن اختلاف کرده اند.

و اما به کار بردن الفاظ مشترک با وجود قرینه معینه برای معنای مقصود، موجب غرابت نمی شود مانند لفظ «عزروه» در قول خداوند تبارک و تعالی جل جلاله: «فالدین آمنوا به و عزروه و نصروه»، که در این آیه شریفه ذکر نصر و ایمان قرینه اراده تعظیم است.

*فصاحت کلام

خوبی، نیکویی و زیبایی حاصل از موافقت کلام با قواعد نحوی و آسانی سخن گفتن با آن و سهولت فهم مراد آن کلام با فصاحت مفردات و کلمات کلام را فصاحت کلام گویند.

پس سه امر مخل فصاحت کلام می شود:

اول: ضعف تالیف: ضعف تالیف در صورتی رخ می دهد که کلام بر خلاف قوانین و قواعد نحوی مشهور و معتبر در جمهور نحوین جاری شود، مانند متصل آمدن دو ضمیر منصوبی (در یک کلام) و تقدیم غیر اعرشان بر دیگری در صورتی که بنابر قاعده می بایست در این حالت ضمیر منفصل آورد، مانند کلام
متنبی:

خلت البلاد من الغزاه لیلها فاعضهاک الله کی لا تحزنا

میهن از (وجود) آن خورشید تابان خالی گشت، آنک، خداوند تو را به جای خورشید قرار داد، تا این دیار، به اندوه، نشیند.

و مانند آوردن ضمیر قبل از ذکر مرجع آن، در لفظ یا در رتبه و معنا یا در حکم در غیر باب هایی که استثنا شده است، مانند:

و لو ان مجدأ اخلد الدهر واحداً من الناس ابقی مجده الدهر مطعماً

اگر بزرگی کسی را در جهان ماندگار می ساخت، بزرگی «مطعم» (نام شخصی است) او را در روزگار جاوردان کرده بود.

دوم: تنافر کلمات: وصفی است برای کلماتی که اجتماعشان موجب سختی تلفظ برای دستگاه تکلم می شود اگرچه که تمام کلمات به تنهایی فصیح باشند.

و ملاک برای شناختن سختی و مشکل بودن مانند قبل همان ذوق سلیم است، حال فرقی نمی کند که این صعوبت به خاطر کنار هم آمدن کلماتی است که دارای حروف با مخارج نزدیک به هم است یا به خاطر تکرار کلمات یا غیر آن باشد، مانند:

کریم متی امدحه و الوری معی و اذا ما لمته لمته وحدی

کریمی که هنگامی که او را مدح می کنم همگان مرا همراهی می کنند و آنگاه که او را نکوهش می کنم، تنهایم.

و مانند :

و قَبْرُ حَرْبٍ بِمَكَانٍ قَفْرٌ و لَيْسَ قُرْبُ قَبْرِ حَرْبٍ قَبْرٌ
قبر حرب در صحرای بی آب و علف است و قبری در نزدیکی قبر او نیست.

سوم : تعقید (پیچیدگی): عبارت است از اینکه کلام دلالت روشنی بر معنای مراد و مقصود گوینده نداشته باشد که بر دو قسم است:

- الف : تعقید لفظی : عبارت است از تعقید و پیچیدگی حاصل از قرار دادن الفاظ در غیر مواضعی که شایسته آن هستند ، از جمله تقدیم یا تاخیر یا حذف بدون قرینه یا فاصله افتادن به وسیله اجنبی بین کلماتی که واجب است در کنار هم باشند ، مانند قول متنبی:

جَفَخَتْ وَ هَمَّ لَایَجْفَخُونَ بِهَابِهِمْ شِیمَ عَلَی الْحَسْبِ الْاَغْرَ دَلَّائِلَ

خصلت هایی که نشانه ی حسب و مقام بلند و درخشان است به وجود آنها افتخار می کند، در حالیکه آنان به وجود چنین خصلت هایی ، فخر نمی ورزند.

اصل کلام این چنین است: جَفَخَتْ (افتخرت) شِیمَ دَلَّائِلَ عَلَی الْحَسْبِ الْاَغْرَ بِهِمْ ، و هم لا یجفخون بها.

- ب : تعقید معنوی: عبارت است از تعقید و پیچیدگی خلل در انتقال ذهن از معنای اصلی به معنای مقصود ، به خاطر اینکه فهمیدن معنای دوم از معنای اول نزد عرف بعید است ، مانند قول عباس ابن احنف:

سَاطِلِبٌ بَعْدَ الدَّارِ عَنكُمْ لِتَقْرَبُوا وَ تَسْكَبُ عَیْنَایَ الدَّمُوعَ لِتَجْمِدَا

می خواهم ، خانه ام از شما دور باشد تا نزدیک شوید و می خواهم چشمانم (آنقدر) اشک بریزد که خشک گردد. (به شادی و مسرت دیدار شما نایل آید).

در این شعر ، شاعر ریزش اشک ها را کنایه از غم و اندوهی قرار داده که از فراغ دوستان پدید می آید و در این مورد نیکو عمل کرده است ، ولی در کنایه قرار دادن خشکی چشم از شادی و سرور ، به سبب دیدار دوستان خطا نموده است.

به خاطر اینکه خشکی و جمود چشم را عرب کنایه از نیامدن اشک هنگام حزن قرار می دهد و قرار دادن این کنایه برای سرور نزد عرب غیر معروف است ، لذا ذهن از آنچه که شاعر گفته به معنای مقصود منتقل نمی شود.

و این چنین است همه ی کنایاتی که عرب آن ها را برای اغراض خاصی استعمال کرده و متکلم آن ها را تغییر داده و اغراض دیگری را از آن اراده کرده است، در جایی که منظور گوینده روشن نباشد ، تعقید معنوی به حساب می آید.

و قیل: دو امر دیگر نیز به فصاحت کلام ضربه می زنند:

اول: زیادی تکرار به گونه ای که یک کلمه بدون فایده ی خاصی بسیار تکرار شده باشد، مانند:

انی و اسطار سطرن سطران لقائل یا نصر نصر نصران

قسم به سطرهایی که نوشته شده (نوشته شدنی) من می گویم ای نصر، نصر، نصر.

(کلمات سطر و مشتقاتش و نیز کلمه نصر بدون فایده تکرار شده است).

دوم: پشت سرهم بودن اضافات: عبارت است از پشت سرهم آمدن اضافات همراه تداخل مضاف و

مضاف الیه ها، مانند قول ابن بابک:

حمامه جرعاحومهاالجندل اسجعی فانت بمرای من سعاد و مسمع

ای کبوتر سرزمین شنزار کناره ی سنگلاخ، آواز بخوان، که تو در محل دید «سعاد» هستی.

و جواب به آن دو (کثرت تکرار و تتابع اضافات) این که اگر موجب تنافر کلمات و تعقید شوند، به

فصاحت خلل وارد خواهند کرد، والا خلالی وارد نمی کنند به فصاحت؛ چگونه؟ همانگونه که در کتاب

خدا وارد شده است:

«و الشمس وضحاها و... و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها»

و نیز آمده است: «ذکر رحمت ربک عیده زکریا»

پس روشن شد که کلام فصیح کلامی است که به آسانی بشود به آن سخن گفت و معنای آن به آسانی

فهمیده شود و موافق و بر اساس قواعد نحوی باشد در عین اینکه تک تک کلماتش نیز فصیح است.

*فصاحت متکلم

فصاحت متکلم عبارت است از توانایی و نیرویی که انسان به وسیله آن قادر است معنای مورد نظر خود را

با سخن فصیح، در هر زمینه و هدفی که بخواهد بیان کند.

و اینجا لازم به بیان مطلبی است:

ملکه: کیفیت رسوخ کرده در نفس که موجب صدور عمل مناسب به آسانی از صاحب عمل می شود.

و در تعریف فصاحت به ملکه دلالت می کند به اینکه متکلم فصیح زمانی که در او این ملکه یافت

شود، فصیح است گرچه اصلا صحبت نکند.